

بسم الله الرحمن الرحيم

اصول اخلاق اجتماعی جلسه پنجم

آفتاب شرقی آیت الله علیدوست

اصل دوم: به پنداری دیگران نسبت به خود

فرمودید اخوت انسانی هم هست و این که انسان ها چه دین و مذهبی دارند همین که در خلقت نظیر ما هستند، ما وظایفی نسبت به هم داریم، و این نکته ماند که اخوت اسلامی از منظر فقهی چه حقوقی بر آن مترتب هست؟

بحث این است که وقتی ما یک نهاد اخوت اسلامی مطرح می شود، به دنبال الزاماتی دارد تحت عنوان الزامات اخلاقی و فقهی و حقوقی مطرح کرد، در بخش اخلاقی آن یک امر مسلم می شود که ما برای ارتباط دلیل نمی خواهیم برای قطع ارتباط دلیل می خواهیم. و هیچگاه خداوند متعال هم ما را مؤاخذه نخواهد کرد که چرا با فلان فرد کافر ارتباط برقرار کردید؟

و در خصوص ارتباط داشتن این نیست که ما فقط با اهل کتاب ارتباط برقرار کنیم بلکه با کسانی که دینواره هایی دارند و الزاما اهل کتاب هم نیستند، نیز ما می توانیم با آن ها هم ارتباط داشته باشیم کما این که پیامبر با همسایه یهودی خود د رمدینه و دیگری که مسلمان هم نبودند، مراوداتی داشتند، بحث فقهی و حقوقی مطلب هم قابل بررسی است ؛ این اخوت احکام خاص خود را داراست؛ از جمله این که هیچ انسانی نمی تواند به هیچ انسان دیگری خیانت کند. یا امام سجاد علیه السلام می فرمایند که اگر با شمشیری که ابن ملجم فرق جدم امیرالمؤمنین را با آن شکافت کسی به من امانت دهد، ما در این امانت خیانت نمی کنیم. کما این که به این مضمون از امام صادق علیه السلام هم به دست ما رسیده است. و مسأله ای که این جا مطرح میشود گاه امری دیگری است گاه ارتباط من هست با یک نفر دیگر و گاه ارتباط حاکم هست با شهروندان... که طبعا احکام خاص خود را داراست. من از نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر نمی توانم بگذرم چون هم از نظر محتوا بسیار فخیم است و هم از نظر سند بسیار مستند و قابل قبول است. از نامه امام علی علیه السلام این برداشت می شود که آن چه بیشتر مد نظر امام است، شهروند بودن و انسان بودن انسان ها است که ایجاد حق و تکلیف می کند. من معتقدم اول باید این نهاد را بپذیریم و اگر پذیرفتیم بعدا باید الزامات فقهی و حقوقی آن را بررسی کنیم.

اصل دومی که من فکر می کنم مثل یک لباس سرتاسری بر اندام پوشیده می شود و اسلام در این ارتباط بیشتر تاسیس دارد و خیلی جلوتر از نظام های عقلایی است بنده آن چه به نظرم رسید تعبیر «به پنداری دیگران نسبت به خودم» است. این جریان یک رویکرد به انسان میدهد که می تواند در بحث اخلاق اجتماعی کمک فراوانی به قوام بخشیدن به آن کند. اولین بار که به این تعبیر رهنون شدم تعبیر بود که از امام باقر علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله ؛ روایت از سند خوبی برخوردار است، گرچه این روایات سند نمی خواهد؛ چون آنقدر فخیم و بلند است که از غیر معصوم نمی تواند صادر شده باشد. حضرت نشانه عاقل را بیان می کنند که ده خصوصیت دارد: «لایتم عقل امرء مسلم حتی تكون فیه عشر خصال؛ الخیر منه مأمولٌ و الشر منه مأمونٌ، یستکثر قلیل الخیر من غیره و یستقل کثیر الخیر من

نفسه، لایسأم من طلب الحوائج الیه و لایملُ من طلب العلم طول دهره، الفقر فی الله احب الیه من الغناء و الذل فی الله احب الیه من العز فی عدوّه و الخمولُ اشهى الیه من الشهرة ثم قال: العاشرة و مالا عشرة، قيل له: ما هی؟ قال: لایرى احداً الا قال هو خیرُ منی و أتقی، انما الناس رجلان: رجلٌ خیرٌ منه و أتقی و رجلٌ شرٌّ منه و أدنی، فإذا لقی الذی شرٌّ منه و أدنی قال: لعلّ خیرٌ هذا باطنٌ و هو خیرٌ له و خیری ظاهرٌ و هو شرٌّ لی و إذا رأ الذی هو خیرٌ منه تواضع له فإذا فعل ذلك علی مجده و تاب خیره و حسن ذکره و ساد اهل زمانه... این جا نکته جالب این است که اگر به کسی برخورد کند که از او بهتر است که سعی میکند در صفات خوب به او ملحق شود و اگر از او بدتر است باید به این بیندیشد که چه بسا وی د ربرخی صفات دیگر برتر است. و در ادامه امام میفرماید که شخص حتی باید در مقام مقایسه هم به این بیندیشد که فردی که صفات خوب ندارد چه بسا حتی او عاقبت به خیر شود. امام علیه السلام در ادامه می فرماید چنین شخصی بین مردم عظمت می یابد... و نسبت به اهل زمانش برتری پیدا می کند با این رفتار صحیحی که دارد.

سوال این است که چنین روایتی قرار است که ما را به کجا برساند؟

اول این که انسان را از غرور و سرکشی باز میدارد دوم این که از این که دیگران را بنده خودش بداند، باز میدارد دائم انسان را در یک حالت تعادل قرار میدهد، ستم به دیگران را به حد صفر می رساند اگر کسی این را بداند، این که صله رحم داشته باشید یا غیبت نکنید این ها تعینات اخلاق اجتماعی است. این که گفته می شود این گونه باشید یا آن گونه ، این یک قالب و رفتار است یک اندیشه است؛ و همچنین از آثار عمل به این حدیث این است که انسان همواره در این حالت هست که مبدا من کسی را که از خودم پایین تر میدانم حداقل از او عقب بیفتم. بنابراین همین که عرض کردم یک لباس سرتاسری می شود بر اندام اخلاق اجتماعی، که در واقع انسان را خلیق می کند. مطلبی را نقل می کنند راجع به شیخ جعفر کاشف الغطاء ؛ در مورد ایشان نقل می کنند و گفته اند که ایشان وقتی برای نماز شب بلند می شد به خودش می گفت : حضر ت ایت الله العظمی کاشف الغطاء تو یک زمانی بچه بودی و دیگران به تو جعیف می گفتند و مقداری گذشت شیخ جعفر و بعد و الان هم که می گویند آیت الله العظمی؛ فراموش نکن که تو همان جعیفی ؛ این همان اندیشه ای است که تاکید شده و اگر این گفتمان و نگاه باشد طبیعتاً بسیاری از مسائل حل می شود، و تمام تلاش انبیا این است که خود مردم به عدل و قسط قیام کنند نه این که پیامبران این عدالت را ایجاد کنند. لیقوم الناس بالقسط؛ نه این که پیامبران یا حاکمیت مردم را به عدالت وادارند بلکه خود مردم خود عدالت را به پا دارند ؛ البته نقش کتاب و پیامبران زمینه تحقق را فراهم می کنند، نه با تهدید؛ نه با زور که مردم با میل خود به سمت وسوی عدالت حرکت می کنند ؛ اخلاق اجتماعی باید به گونه ای نهادینه شود که جزء وجود انسان ها شود. مثلاً فلان عارف گفته بود که وقتی من در معرض گناه قرار می گیرم ، ناخودآگاه چشمانم به هم می آید. اگر این به پنداری و این نگرش جا بیفتد ، اخلاق اجتماعی نهادینه می شود.....

مجری : به نظر شما چگونه امکان دارد که انسان نسبت به دیگران به پندار شود؟

بینید تمام این ها باید در یک فضای طبیعی باشد؛ و اگر جایی باید مقابله شود یا برخوردی باشد به خاطر وجود یک اخلاق فاسد این ها با هم تضاد ندارند... این که چگونه می توان دیگران را از خود بهتر دانست ؛ به این شکل امکان دارد که اولاً شخص خودشازی داشته باشد و دیگران را به هر نوع و شکلی که شده ، در

هر حال بهتر بدانند، انسان باید خودسازی داشته و خودبتر میدانند این جریان را چگونه در وجود خود نهادینه کند، نکته دوم شفاعت از اهل بیت خواستن و توسل به اهل بیت علیهم السلام می تواند کمک کننده باشد، و البته خداوند هم هوای طالب را دارد مطلبی را شیخ عباس قمی نقل میکند ، می گوید شخصی است به نام ملامحمدصادق عراقی، ایشان شخصی را منافر بود شبی حضرت حجت را در خواب می بیند، حضرت اشاره به یک چادری می کنند و می گویند یکی از دوستان ما آن جا است و این شخص می رود و می بیند آشیخ محمد سلطان آبادی است ، که در نجف زندگی می کند و از او هم بدش می آید و اصولاً در نجف هم زندگی می کند ،ایشان مشکل خود را مطرح می کند و این آقا هم یک ذکری را که اوائل مفاتیح هم هست ، بیان می کند و به این شخص یاد میدهد، به هر حال ایشان حاجتش روا می شود و میرود منزل سلطان آبادی، او هم می خندد و همان نسخه ای را که در خواب به او داده بود ،در بیداری به او می گوید؛ و منظور من از بیان این جریان این است که اگر انسانی نسبت به کسی دید منفی دارد ، دیدش مثبت شود.

نقطه مقابل کسی که به پندار نیست ، چه صفاتی دارد؟

او خود را جای خدا نشانده است ، که میزان همه چیز او است و او خود را معیا رمیداند، که همه کار که میکند حق است و دیگران هر کار می کنند باطل است. او خود را میزان الافکار و میزان الاعمال میدانند، و لذا اگر کسانی باشند که در راستای او بیندیشند، مطابق میل او رفتار کنند او خوشش می آید در غیر این صورت مقابله می کند. اولین اثرش این است که از دیگران فاصله می گیرد، لازم هم نیست که به زبان بیاورد بلکه انسان ها را برده خود میدانند، حاضر نیست که افکار دیگران را تحمل کند، تجسمش هم وضعیتی است که ما در گوشه و کنار جامعه می بینیم. و هر کس را که همفکر آن ها نیست، او را بر باطل می بینند. و جالب هم این است که زمان هم که میگذرد قضاوت این است که دیگران چنین انسان هایی را بی عقل و دگم میدانند، زمان مشروطه افراد دو گونه بودند مشروطه طلب و مشروعه خواه، این دو همدیگر را تحمل نمی کردند، این ها مربوط به همان عنصر خودمحور بودن بود که افراد توان تحمل افکار غیر افکار خود را نداشتند و ما الان که بر مسند قضاوت گذشتگان نشستیم ایم به این رویکرد انها می خندیم. در واقع ما این ها را سفیهان دوران خود می دانیم نکند آیندگان ما را سفیهان زمان خود بدانند و نسبت به ما بخندند...